

## نگاهی تحلیلی انتقادی به اصالت ابیات مشهور به مرگ مادر سیاوش در شاهنامه

فرزاد بالو<sup>۱</sup>، علی رجبی دوغیکلایی<sup>۲\*</sup>

<sup>۱</sup>دانشیار دانشگاه مازندران

<sup>۲</sup>کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱۱

### چکیده

در دهه‌های اخیر به ویژه، بخشی از همت شاهنامه‌پژوهان به پیرایش و منقح کردن شاهنامه از ابیات منسوب به فردوسی اختصاص یافته است. آنگونه که مشهور است به این دست از ابیات، الحاقی می‌گویند. از جمله آنها، ابیاتی است (حدود ۱۵ بیت) در مورد مرگ مادر سیاوش، که در شاهنامه‌های چاپ مسکو، شاهنامه تصحیح دکتر کزازی (نامه باستان) و تصحیح خالقی مطلق الحاقی شمرده شده‌اند. در باب الحاقی بودن این داستان نظر خاصی ارائه نشده است. از نظر نویسندگان این مقاله، با توجه به پاره‌ای قراین و شواهد درون متنی و داستان‌های پیش و پس از داستان مرگ مادر سیاوش و همچنین پاره‌ای از ابیات این داستان، الحاقی بودن داستان مرگ مادر سیاوش سخت مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد. این نوشتار می‌کوشد دلایل و براهین چنین فرضیه‌ای را مطرح نماید.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، ابیات الحاقی، سیاوش، مادر سیاوش

### مقدمه و بیان مسأله

شاهنامه کتابی است که در حدود هزار سال پیش سروده شده و در همان اوان مخاطبین خود را یافته و مکرر به نسخه برداری از آن اقدام شده است. در این میان، چه نسخه برداران و چه صاحبان ادب و دوستداران شاهنامه هر از گاهی در بیت‌های آن دخل و تصرف نموده و آنچه را که خود بهتر می‌دانستند و یا احتمال می‌دادند که نساخ قبلی آن را از قلم انداخته و یا فردوسی آن را به غلط ضبط کرده به تغییر لغت اقدام نمودند و یا در طول زمان به خاطر تحول زبان این اتفاق را برای شاهنامه لازم می‌دیدند « نخستین دستبرد بزرگی که خیلی زود در متن شاهنامه زده‌اند، در همان دیباچه کتاب است، در قطعه‌ای که شاعر در ستایش مذهب خود گفته است» (خالقی مطلق، ۱۳۶۳: ۲۸) و گاهی هم کسانی از سر تفتن و همسری با فردوسی ابیاتی از خود بر آن اضافه می‌کردند که البته تشخیص بعضی از این ابیات چندان سخت نیست؛ «بحث درباره بیت‌ها یا روایت‌های افزوده بر شاهنامه، با رویکرد تحلیلی و انتقادی به متن این منظومه همزمان است و از سده کنونی در نمی‌گذرد. در چند دهه گذشته و به ویژه از هنگام نشر شاهنامه چاپ مسکو (۱۹۶۰-۱۹۷۱) و آمدن پاره‌ای از بیت‌ها و روایت‌ها در بخش جداگانه‌ای در پایان هر یک از دفترهای نُه‌گانه آن در زیر عنوان «ملحقات»، این بحث، دامنه و اهمیت بیشتری یافته است» (دوستخواه، ۱۳۶۷: ۹۲) اما همین دست بردن در شاهنامه، سبب گشته که بعضی از ابیات و داستان‌ها نیز برای مصححین سست و بی‌اساس جلوه کند و دیگرانی هم که دست به تصحیح زده‌اند با توجه به تصحیح قبلی و مقام علمی مصحح آنها نیز در پذیرفتن این ابیات تردید کردند و به ناچار بعضی از ابیات از دور شاهنامه خارج گشتند. «پژوهشگران در متن حماسه ایران، در شناخت سنجه‌های لازم برای افزوده شمردن بیت‌ها یا روایت‌هایی در شاهنامه، همداستان نیستند و آنچه را یکی الحاقی می‌شمارد و در پی‌نوشت‌ها و در میان بدل نگاشت‌ها و یا در پایان کتاب در بخش ملحقات می‌آورد، دیگری بخش جدایی‌ناپذیری از متن می‌داند» (همان: ۹۲) ابیات داستان مرگ مادر سیاوش نیز از آن جمله است. نگارندگان این نوشتار برآنند که با توجه به داستان‌های ماقبل و مابعد، و البته با توجه به ابیاتی که در داستان سیاوش آمده است می‌توان دلایل محکمی مطرح نمود که الحاقی بودن ابیات داستان مرگ مادر سیاوش را مورد تشکیک جدی قرار دارد.

### پیشینه تحقیق

داستان مرگ مادر سیاوش در تصحیح شاهنامه از استاد جلال‌الدین کزازی (نامه باستان) و در شاهنامه چاپ مسکو با بازنگری مجدد از سعید حمیدیان و در تصحیح شاهنامه چاپ خالقی مطلق به‌عنوان ابیات الحاقی آورده شده‌اند. در باب الحاقی بودن این ابیات و دلایل آن سخن مبسوطی بیان نشده است. البته در این میان، خالقی مطلق به صراحت و کم‌ترین تردیدی در خصوص الحاقی بودن

ابیات داستان مرگ مادر سیاوش سخن گفته است: «در برخی از دست‌نویس‌های دیگر مانند دست‌نویس لندن مورخ ۸۴۱ و دست‌نویس بی‌تاریخ لنینگراد در محل دیگری از داستان یعنی پیش از ملاقات سیاوش با سودابه در شبستان (پس از بیت ۱۳۲ در تصحیح نگارنده) گزارشی دراز یکی در ۱۵ بیت و دیگری ۲۱ بیت درباره مرگ مادر سیاوش ساخته‌اند که در عدم اصالت آنها کوچکترین تردیدی نیست» (خالقی مطلق، ۱۳۷۸: ۲۷۵). و در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که «حاصل سخن اینکه به گمان نگارنده در صورت کهن‌تر داستان (نه الزاماً کهن‌ترین آن) سودابه دختر افراسیاب و مادر سیاوش بوده که سپس عاشق پسرش می‌گردد. ولی چون عشق مادر به پسر را خوشایند ندانسته بودند برای سیاوش مادر تورانی دیگری از خاندان افراسیاب ساخته و در آغاز داستان افزوده‌اند» (همان: ۲۷۶). نکته اینجاست که در رویارویی سودابه و سیاوش، وقتی که سودابه راز خویش را بر سیاوش می‌گشاید، سیاوش امتناع می‌کند و از سودابه می‌خواهد که راز بر ملا نشود:

«تو این راز مگشای و با کس مگوی / مرا جز نهفتن همان نیست روی»

و در بیت بعد چنین به او می‌گوید:

«سر بانوانی و هم مهتری / من ایدون گمانم که تو مادری»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۰۹)

اگر چنانچه سودابه مادرش بود لزومی به شک و تردید و آوردن کلمه «گمانم» نبود. آیدنلو معتقد است که مادر سیاوش از پریان بوده و با توجه نقش پریان در داستان‌ها و روایت‌ها، این داستان نیز یکی از آنهاست «با رویکرد به سرشت ایزدی پریان و نمود کار ویژه باستانی آنها در داستان‌های ایرانی نگارنده احتمال می‌دهد که مادر سیاوش نیز در اصل یکی از این پریان افسونگر و دلربا بوده است که با قرار گرفتن بر سر راه یلان ایرانی و سپس برانگیختن عشق پادشاه ایران، وظیفه اساطیری خود یعنی باروری و زاینده‌گی را با به دنیا آوردن سیاوش انجام می‌دهد» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۳۰).  
بهمن سرکاراتی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «گرز نیای رستم» با دلایل درون‌متنی و نشانه‌هایی از داخل شاهنامه ثابت کرد که نظر مصححین در مورد الحاقی بودن ابیات مربوط به گرز رستم جزو ابیات اصیل شاهنامه می‌باشد و بی‌مورد الحاقی خوانده شده‌اند (سرکاراتی، ۱۳۵۴: ۳۲۳). ما نیز بر اساس نشانه‌ها و دلایل درون‌متنی به این امر پرداخته‌ایم.

### روش تحقیق

ما در این نوشتار، در آغاز با نگاهی درون‌متنی، به توصیف و تبیین روند و روال داستان‌های قبل و بعد داستان مرگ مادر سیاوش می‌پردازیم و در ادامه به تحلیل ابیات موسوم به الحاقی می‌کوشیم تا به رهیافت نهایی هدف این مقاله دست یازیم.

## تبیین چگونگی طرح این داستان

بعد از آنکه رستم، سیاوش را از زابل به پایتخت می‌آورد کیکاوس جشن بزرگی ترتیب می‌دهد و طبق عادت شاهنامه، هفت روز در جشن و شادی بسر می‌برند و در روز هشتم بذل و بخشش شاهانه شروع می‌شود:

یکی سوز فرمود کاندز جهان / کسی پیش از وی نکرد از مهان  
به یک هفته زان گونه بودند شاد / به هشتم در گنج‌ها برگشاد

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۰۵)

بعد از آن، نثار و دینار فراوان به سیاوش می‌دهد آلا تاج چرا که:

جز افسر که هنگام افسر نبود / بدان کودکی تاج در خور نبود

(همان: ۲۰۵)

و بعد از این، به مدت هفت سال سیاوش را در کارهای مختلف می‌آزماید و او راجز پاکزاد نمی‌یابد:

چنین هفت سالش همی‌آزمود / بهر کار جز پاکزاد نبود

(همان: ۲۰۵)

و بعد در سال هشتم، تاج زر بر سر او می‌نهد و منشور زمین کهستان را برای او می‌نویسد و او را سزا و شایسته‌ی بر تخت نشستن آن سامان می‌بیند:

به هشتم بفرمود تا تاج زر / ز گوهر درافشان کلاه و کمر

نیشتنند منشور بر پرنیان / به رسم بزرگان و فرّ کیان

زمین کهستان ورا داد شاه / که بود او سزای بزرگی و گاه

(همان: ۲۰۵).

## دلایل اصالت ابیات مشهور به الحاقی درباره مرگ مادر سیاوش

(الف: گسستگی و عدم تعادل متن، در داستان سیاوش زمانی که کاوس منشور کهستان را برای سیاوش می‌نویسد، داستان همین جا قطع می‌شود. ب: ناموزون بودن ورود سودابه به متن است، یعنی ناگاه «سودابه» در بیت بعد رُخ می‌نماید بدون اینکه از رفتن یا نرفتن سیاوش به کهستان سخنی به میان آید:

زمین کهستان ورا داد شاه / که بود او سزای بزرگی و گاه

برآمد براین نیز یک روزگار / چنان بد که سودابه‌ی پرنگار

ز ناگاه روی سیاوش بدید / پر اندیشه گشت و دلش بردمید

چنان شد که گفتی طراز نخ است / و گر پیش آتش نهاده یخ است

کسی را فرستاد نزدیک اوی / که پنهان سیاوش را این بگوی

(همان: ۲۰۵)

سوال اینجاست که چرا « ناگاه »؟ چرا تا بحال سودابه نتوانسته روی سیاوش را ببیند؟ با اینکه هفت سالی بود که او در پایتخت بود و الان سال هشتم حضور او در پایتخت است، و تاج زر نیز بر سر نهاده است. در تصحیح استاد کزازی «چو سوداوه روی سیاوش بدید» آمده ولی باز مشکل زمانی را حل نمی‌کند باز می‌توان پرسید که سوداوه تا بحال کجا بوده؟ و یا چرا در سال هشتم حضور او در کاخ شاهی برایش پنهانی پیک می‌فرستد و از او می‌خواهد که به شبستان سری بزند و زمانی که پاسخ محکم سیاوش را می‌شنود:

«بدو گف مرد شبستان نیم / مجویم که با بند و دستان نیم»

(همان: ۲۰۵)

به اغوای کیکاوس برای حضور سیاوش در شبستان می‌پردازد. در مصرع دوم این بیت، این چنین استنباط می‌شود که سیاوش یک شناختی از سودابه دارد که با کلمات «مجویم، بند و دستان» سخن می‌گوید و می‌توان این استنباط را داشت که حضور مادر سیاوش مانع از ورود سودابه به حریم سیاوش می‌شود. و نکته‌ی دیگر اینکه، در این هفت سالی که سیاوش در نزد پدر بوده و آموخته می‌شد و از امتحانات پدر سربلند بیرون می‌آمد مسلماً ایرانیان نیز در جریان کار قرار می‌گرفتند و از صداقت و پاکی این پسر دهن به دهن می‌شنیدند و به همین خاطر در روز واقعه (عبور سیاوش از آتش) همه می‌گریستند:

خروشی برآمد زدشت و ز شهر / غم آمد جهان را از آن کار بهر.....  
جهانی نهاده به کاوس چشم / زبان پر ز دشنام ودل پر زخشم.....  
یکی دشت با دیدگان پر ز خون / که تا او کی آید ز آتش برون.....  
چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشدین آمد ز شهر و ز دشت

(همان: ۲۱۵)

پس سودابه باید در این هفت سال او را دیده باشد و شیفته‌ی او نیز بوده باشد همان‌طوری که ایرانیان دیده‌اند و شنیده‌اند. چرا که در بیتی دیگر که آنرا نیز الحاقی می‌دانند این مدت زمان و این شیفتگی را عنوان کرده:

که تا من ترا دیده‌ام برده‌ام / خروشان و جوشان و آزرده‌ام  
همی روز روشن نبینم ز درد / بر آنم که خورشید شد لاجورد  
{کنون هفت سالست تا مهر من / همی خون چکاند بدین چهر من}

(همان: ۲۱۰)

او مجالی برای فاش کردن این شیفتگی نداشت و این ناگاه دیدن او باید دیدن تنهایی سیاوش (بدون مادر) باشد و حال او در پوستین مادری مهربان به اغوای کاوس می‌پردازد و کاوس نیز که از خردش بیشتر انتظار نمی‌رود در جوال زرق و تزویر او فرو می‌رود:

دگر روز شبگیر سودابه رفت / بر شاه ایران خرامید تفت  
بدو گفت کای شهریار سپاه / که چون تو ندیدست خورشید و ماه  
نه اندر زمین کس چو فرزند تو / جهان شاد بادا به پیوند تو  
فرستش به سوی شبستان خویش / بر خواهران و فغستان خویش....  
بدو گفت شاه این سخن در خورست / برو بر ترا مهر صد مادر است....

(همان: ۲۰۵)

و سیاوش را از این زمان به بعد به شبستان می‌فرستد:

پس پرده‌ی من ترا خواهرست / چو سودابه خود مهربان مادرست

(همان: ۲۰۵)

این درخواستِ کاوس برای سیاوش خوشایند نیست و در جواب شاه چنین می‌گوید:

«چه آموزم اندر شبستان شاه / به دانش زنان کی نمایند راه  
گر ایدونک فرمان شاه این بود / ورا پیش من رفتن آیین بود»

(همان: ۲۰۶)

و بعد از دیدار از شبستان، به نزد کاوس می‌رود و در سخنانش به پدر چنین می‌گوید:

به سودابه زین گونه گفتار نیست / مرا در شبستان او کار نیست

(همان: ۲۰۸).

آیدنلو اعتقاد دارد که وظیفه‌ی مادر سیاوش باروری بوده و بعد از تولد سیاوش رفته «این مضمون را شاید بتوان چنین تحلیل کرد که وظیفه پری فقط باروری و زادن فرزند است و پس از ادای آن دیگر نیازی به حضور آن نیست. در داستان سیاوش نیز مادر وی پس از به دنیا آوردن سیاوش، ناگهان و بدون هیچ اشاره یا تمهیدی از روند داستان غایب می‌شود و حتی در رویدادهای مهمی مانند فتنه‌انگیزی سودابه و گذشتن سیاوش از آتش و رفتن او به توران و رسیدن خبر کشته شدنش به ایران کوچکترین نشانه‌ای از مادر وی - که اصولاً باید در چنین مواقعی حاضر باشد- دیده نمی‌شود» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۳۷) البته طبق داستان، مادر سیاوش تا زمان برگشتن سیاوش از سیستان به ایران و گرفتن منشور کهستان زنده بوده و در این حوادثی که نام می‌برند حضور نداشته و یکی از دلایل این اتفاقات عدم وجود مادر سیاوش بوده که سودابه با فریب و نیرنگ داستان‌هایی برای سیاوش می‌آفریند.

(۲- چرا سیاوش نتوانست به سرزمین کهستان که برایش منشور نویسی شده بود، برود؟

دلیل می‌تواند مرگ مادر سیاوش باشد که او را در پایتخت واداشته و برای مدتی بیشتر برای تسلا در پایتخت مانده و این ماندن سبب شده که سودابه مجالی برای اغوای کیکاوس بیابد و داستانی دیگر به شاهنامه اضافه کند. از زبان کیکاوس به سیاوش نیز می‌شنویم که «چو سودابه خود مهربان مادرست».

اگر به بیت آخر نوشتن منشور برای سیاوش و بیت اول داستان ورود سودابه به حریم سیاوش نگاهی بیندازیم می‌بینیم که کلمه «یک روزگار» را آورده یعنی مدتی سپری شده، تا داغ غم مادر اندکی فروکش کند. و از اینجاست که ماجرای سودابه و سیاوش در چند روز کوتاه اتفاق می‌افتد:

«زمین کهستان ورا داد شاه / که بود او سزای بزرگی و گاه

برآمد براین نیز یک روزگار / چنان بد که سودابه‌ی پرنگار»

(همان: ۲۰۵)

اگر «یک روزگار» مدت زمان بعد از مرگ مادر سیاوش نبود و یا عامل دیگر که سودابه را از این کار بازدارد چرا در مدت این هفت سال نتوانست کیکاوس را اغوا کند یا آن عامل دیگر که مانع بود، چه می‌تواند باشد؟ اگر چنانچه این بیت را هم الحاقی بگیریم \_ همانطور که در بعضی نسخ آمده \_ لازم می‌نماید که سودابه در همان سال اول ورود سیاوش به ایران عاشق او شده باشد و اظهار علاقه به او نموده باشد اما در داستان \_ چنانچه که شرح داده شد \_ بعد از آزمایش‌های مکرر و بعد مدت زمان هفت سال تاج بر سر او نهاده‌اند و برایش منشور نویسی کرده‌اند و از این به بعد داستان سودابه آمده پس مدت زمان طولانی طی شده و طراز نخ شدن سودابه نیز در مدت زمان اندک صورت نمی‌گیرد بلکه این عشق در مدت زمان زیادی باید در او ریشه بدواند تا او را طراز نخ کند: «چنان شد که گفتی طراز نخ است وگر پیش آتش نهاده یخ است» و به فکر راه حل‌های متفاوت برای دستیابی سیاوش بیفتد که ناگاه با مرگ مادر سیاوش این راه هموار می‌شود و او را تنها می‌بیند و بیت بعدی (که باز هم اختلاف در کلمات آغازین آن هست: ز ناگاه روی سیاوش بدید و یا: چو سودابه روی سیاوش بدید) این دیدن، دیدن اولیه نیست چراکه مدت هفت سال است که سیاوش در دربار است و ورود او به همراه رستم به دربار ایران نیز با جشن و مهمانی بوده و به صورت غیر علنی به پایتخت نیامده و حال نیز بعد از هفت سال مدتی است که تاج بر سر نهاده است.

نکته دیگر اینکه حضور این زن (مادر سیاوش) در شاهنامه اتفاقی بوده و در چند بیت در شاهنامه دیده شده و رهیافتی است از شکار گیو و طوس:

«به بیشه یکی خوب رخ یافتند / پر از خنده لب هر دو بشتافتند»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۰۲)

که بر اثر کشمکش این دو پهلوان، کیکاوس این زن را به حرمسرای خود می‌فرستد و مدتی بعد فرزندی از او به عنوان سیاوش متولد می‌شود. مرگ او نیز می‌تواند اتفاقی باشد بدون اینکه نیاز به سرودن بیت‌های زیاد باشد.

۳) باز در ابیات الحاقی، از گودرز سخن می‌رود؛ که به سیاوش نصیحت می‌کند که آرام گیرد و صبر نماید:

«هر آنکس که زاد او ز مادر، بمرد / زدست اجل هیچ کس جان نبرد  
کنون گرچه مادرت شد یادگار / به مینوست جان وی آنده مدار»

(کزازی، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

(اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که سبک سخنان به کلام فردوسی بسیار نزدیک است).

در اینجا حضور گودرز نیز می‌تواند توجیه داشته باشد زیرا کیکاوس بزرگان کشور را فراخوانده تا شاهد تاج بر سر نهادن سیاوش و گرفتن منشور حکومت او باشند و در صورت دوم، برای تسلیت به شاه و مرگ همسر او آمده باشند.

علاوه بر این، گودرز از نظر سن و سال از همه بزرگتر است و در شاهنامه جزو مردان نیک و نصیحت‌گر و روشن رأی است. در مرگ سهراب نیز این جملات را از گودرز خطاب به رستم می‌شنویم:

بدو گفت گودرز کاکنون چه سود / که از روی گیتی برآری تو دود ....  
اگر ماند او را به گیتی زمان / بماند تو بی رنج با او بمان  
وگر زین جهان این جوان رفتنیست / به گیتی نگه کن که جاوید کیست  
شکاریم یکسر همه پیش مرگ / سری زیر تاج و سری زیر ترگ

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۹۸)

شاید همه این ابیات موسوم به الحاقی، از فردوسی نباشد ولی رد پای تفکر فردوسی در این بیت‌ها دیده می‌شود و در اصل، این داستان می‌تواند وجود داشته باشد.

ابیات موسوم به الحاقی<sup>۱</sup> به شرح زیر است:

به فرمان شه چون بسیجید کار / برفت از جهان مادر شهریار  
سیاوش زگاه اندر آمد چو دیو<sup>۲</sup> / برآورد بر چرخ گردان غریو  
به تن جامه‌ی خسروی کرد چاک / به سر بر پراگند تاریک خاک  
همی بود با سوگ مادر دژم / همی کرد با جان شیرین ستم  
بسی نوحه کردش به روز و به شب / بسی روز نگشاد برخنده لب  
همی بود یک ماه با درد و داغ / نمی‌جست یک دم ز آنده فراغ  
از آن چون بزرگان خبر یافتند / به پیش سیاوش بشتافتند



چو توس و فربرز و گودرز و گیو / چه شهزاده چه پهلوانان نیو  
 سیاوش چو رخسار ایشان بدید / زدل باز آه دگر برکشید  
 ز نو گریه دیگر آغاز کرد / در انده‌هان دلش باز کرد  
 چو گودرز آن سوگ شهزاده دید / دژم شد چو آن سرو آزاده دید  
 بخرجید و گفتش که ای شاهزاد / شنو پند و از نو مکن سوگ یاد  
 هر آنکس که زاد او ز مادر، بمرد / زدست اجل هیچ کس جان نبرد  
 کنون گرچه مادرت شد یادگار / به مینوست جان وی انده مدار  
 به صد لابه و؟؟ افسون و رای / دل آورد شهزاده را باز جای

(کزازی، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

### نتیجه‌گیری

نگاهی تطبیقی و تحلیلی به داستان‌های قبل و بعد داستان مرگ مادر سیاوش و خود این داستان، به نحو تأمل برانگیزی شایبه‌ی الحاقی بودن داستان مرگ مادر سیاوش را مورد خدشه قرار می‌دهد. چنان که در نوشتار حاضر این مدعا را با ذکر پاره‌ای از دلایل، (منشور نویسی در شاهنامه و حضور هر حاکم در سرزمین تحت امر خویش و نرفتن سیاوش به قهستان و حضور سودابه به طور ناگهانی در داستان و عشق هفت ساله‌ی او وعدم ابراز آن در این مدت و...) مدلل کردیم. این پژوهش می‌تواند فتح بایی باشد برای پژوهشگران تا تأملی دوباره داشته باشند در باب الحاقی بودن داستان مرگ مادر سیاوش و همچنین داستان‌هایی که به الحاقی بودن موسوم‌اند.

### پی‌نوشت

۱- در تصحیح شاهنامه‌ی جلال خالقی‌مطلق، میرجلال‌الدین کزازی (نامه باستان)، شاهنامه چاپ مسکو و بازنگری مجدد شاهنامه از سعید حمیدیان بر چاپ مسکو به عنوان ابیات الحاقی آورده شده‌اند.  
 ۲- در مورد کلمه دیو می‌توان گفت: آن برافروختگی و ناراحتی که بر دل سیاوش از مرگ مادر عارض می‌شود چنان تغییری در چهره‌ی او رخ می‌دهد که او را مانند دیو غریوان می‌کند و یا مفهوم کنایی دیو را که خشم و غضب است، در اینجا استنباط کرد. در بیت بعد نیز آن حالت را بازگو می‌کند.  
 در مورد دیو به بیت‌هایی از شاهنامه می‌توان اشاره کرد:

ز رستم چو بشنید اکوان دیو / برآورد بر سوی دریا غریو ....  
 دمان رخس بر مادیانان چو دیو / میان گله بر کشیده غریو

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۳۱)

مصرع دوم در بیت اول نظیر همان مصرع در داستان مرگ مادر سیاوش است. و همچنین تشبیه رخسار به دیو. با اینکه رخسار از جمله موارد مثبتی است که در شاهنامه وجود دارد.

همه واژگونه بود کار دیو / که فریادرس باد گیهران خدیو (همان: ۴۳۰)

باز در مورد دیو، پیران به افراسیاب در مورد مرگ سیاوش چنین می‌گوید:

چرا بر دلت چیره شد رای دیو / ببرد از رخت شرم گیهران خدیو (همان: ۲۶۶)

در داستان رستم و اسفندیار، پس از شکست اسفندیار، رستم خطاب به اسفندیار می‌گوید:

چنین گفت کز دیو ناسازگار / ترا بهره رنج من آمد بکار (همان: ۷۵۱)

که در اینجا دیو کنایه از خشم و غضب و یا گشتاسپ مورد نظر است.

### منابع

۱. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۰). فرضیه‌ای در مورد مادر سیاوش. نامه فرهنگستان. ش ۲۷. صص ۴۶-۲۷
۲. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۸). نظری درباره هویت مادر سیاوش. ایران نامه. سال هفدهم. ش ۶۶. صص ۲۷۷-۲۷۳.
۳. ----- (۱۳۶۳). بیت‌های افزوده در دیباچه شاهنامه. ایران نامه. سال سوم. ش ۹. صص ۵۳-۲۶.
۴. دوستخواه، جلیل. (۱۳۶۷). رهنمودی دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباچه شاهنامه. ایران شناسی، سال نهم. ش ۱. صص ۹۶-۹۲.
۵. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۴). گرزنیای رستم. زبان و ادبیات فارسی نشریه دانشکده ادبیات. دوره ۲۷. ش ۱۱۵. صص ۳۳۸-۳۲۳.
۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه. بر اساس چاپ مسکو. به اهتمام سعید حمیدیان. چاپ هفدهم. تهران: قطره.
۷. کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۴). نامه باستان. (دوره نه جلدی). جلد چهارم. چاپ سوم. تهران: سمت.